

# نقشه راه مکتب حاج قاسم

سردار سلیمانی در وصیت نامه خود در خواست ها و توصیه هایی را خطاب به مردم، خانواده شهدا،سیاسیون نیروهای نظامی و علما و همشهری های کرمانی خود بیان کرده است



آن چنان پذیرد که شایسته دیدارت شوم. جز دیدار تورا نمی‌خواهم، بهشت من جوار توست، یا...!

**■ خدا یا! از کاروان دوستانم جامانده‌ام**
خداوند، ای عزیز! من سال‌هاست از کاروانی به‌جا مانده‌ام و پیوسته کسانی را به‌سوی آن‌روانه می‌کنم، اما خود جا مانده‌ام، اما تو خود می‌دانی هرگز نتوانستم آن‌ها را یاد ب‌برم. پیوسته یاد آن‌ها، نام آن‌ها، نه در ذهنم بلکه در قلبم و در چشمم، با‌اشک و آ‌ه یاد شدند. عزیز من! جسم من در حال علیل شدن است. چگونه ممکن [است] کسی را که ۴۰ سال بر درت ایستاده است نپذیری؟ خالق من، محبوب من، عشق من که پیوسته از تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی؛ مرا در فراق خود بسوزان و بمیران. عزیزم! من از بی‌جاقراری و س‌وای ماندگی، سر به بیابان‌ها گذارده‌ام؛ من به امید ی از این شهر به آن شهر و از این صحرا به آن صحرا در زمستان و تابستان می‌روم. کریم، حبیب، به ک‌رمت دل بسته‌ام، تو خود می‌دانی دوست دارم. خوب می‌دانی جز تورا نمی‌خواهم. مرا به خودت متصل کن. خدا یا وحشت همه وجودم را فرا گرفته است. من قادر به مهار نفس خود نیستم، رس‌وایم نکن. مرا به حرمت کسانی که حرمتشان را بر خودت واجب کرده‌ای، قبل از شکستن حریمی که ح‌رم آن‌ها را خدشه‌دار می‌کند، مرا به قافله‌ای که به‌سویت آمدند، متصل کن. معبود من، عشق من و معشوق من، دوست دارم. بارها تو را دیدم و حس کردم، نمی‌توانم از تو جدا بمانم. بس است، بس. مرا بپذیر، امان چنان که شایسته‌تو باشم.

**■ خطاب به برادران و خواهران مجاهدم...**

خواهران و برادران مجاهد من این عالم، ای کسانی که سرهای خود را برای خداوند عاریه داده‌اید و جان‌ها را بر کف دست گرفته و در بازار عشق بازی به سوق فروش آمده‌اید، عنایت کنید: جمهوری اسلامی، مرکز اسلام و تشیع است.

**■ امروز قرارگاه حسین بن علی، ایران است**

امروز قرارگاه حسین بن علی، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرم‌ها می‌مانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی‌ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی (ص). برادران و خواهران! جهان اسلام پیوسته نیاز مندرهبری است؛ رهبری متصل به و منصوب شرعی و فقهی مصصوم. خوب می‌دانید منزّه‌ترین عالم دین که جهان را تکان داد اسلام را احیا کرد، یعنی خمینی بزرگ و پاک‌ما، ولایت فقیه را تنها نسخه نجات‌بخش این امت قرار داد؛ لذا چه شما که به عنوان شیعه به آن اعتقاد دینی دارید و چه شما به‌عنوان سنی اعتقاد عقلی دارید، بدانید [باید] به‌دور از هر گونه اختلاف، برای نجات اسلام، ولایت را راه را ن‌کنید. خیمه، خیمه رسول...! آست، اساس دشمنی جهان با جمهوری اسلامی، آتش‌زدن و ویران کردن این خیمه است، دور آن بچرخید. والله‌والله‌والله این خیمه اگر آسیب دید، بیت...! الحرام و مدینه حرم رسول...! ونجف، کربلا، کاظمین، سامرا و مشهد باقی نمی‌ماند؛ قرآن آسیب می‌بیند.

**■ خطاب به برادران و خواهران ایرانی...**

برادران و خواهران عزیز ایرانی من، مردم پرافتخار و سربلند که جان من و امثال من، هزاران بار فدای شما باد، کما این که شما صدها هزار جان را فدای اسلام و ایران کردید؛ از اصول مراقت کنید، اصول یعنی ولی فقیه، خصوصاً این فقیه، مظلوم و ارسته در دین، فقه، عرفان، معرفت؛ خامنه‌ای عزیز را جان خود بدانید، حرمت او را مقدسات بدانید.

**■ برادران و خواهران، پدران و مادران، عزیزان من!**
جمهوری اسلامی، امروز سربلندترین دوره خود را طی می‌کند. بدانید مهم نیست که دشمن چه نگاه‌ی به شما دارد، دشمن به پیامبر شما چه نگاه‌ی داشت و [دشمنان] چگونه با پیامبر خدا و اولادش عمل کردند، چه اتهاماتی به او زدند، چگونه با فرزندان مطهر او عمل کردند؟ مذمت دشمنان و شماتت آن‌ها و فشار آن‌ها، شما را دچار تفرقه نکند. بدانید که می‌دانید مهم‌ترین هنر خمینی عزیز این بود که اول اسلام را به پشتوانه ایران آورد و سپس ایران را در خدمت اسلام قرار داد. اگر اسلام نبود و اگر روح اسلامی بر این ملت حاکم نبود، صدام چون گرگ درنده‌ای این کشور را می‌درید؛ آمریکا چون سگ هاری همین عمل را می‌کرد، اما هنر امام این بود که اسلام را پشتوانه آورد؛ عاشورا و محرم، صفر و فاطمیه را به‌پشتوانه این ملت آورد، انقلاب‌هایی در انقلاب ایجاد کرد، به این دلیل در هر دوره هزاران

بود، بدانید شما مغضوب نبی مکرم اسلام و شهدای این راه هستید؛ مرزها را تفکیک کنید. اگر می‌خواهید با هم باشید، شرط با هم بودن، توافق و بیان صریح حول اصول است. اصول، مطول و مفصل نیست. اصول عبارت از چند اصل مهم است:

اول آن‌ها، اعتقاد عملی به ولایت فقیه است؛ یعنی این که نصیحت‌آور ا‌باشنود، با جان و دل به‌توصیه‌وتذکرات او به‌عنوان طبیب حقیقی شرعی و علمی، عمل کنید. کسی که در جمهوری اسلامی می‌خواهد مسئولیتی را احراز کند، شرط اساسی آن [این است که] اعتقاد حقیقی و عمل به ولایت فقیه داشته‌باشد. من نه‌می‌گویم ولایت تئوری و نه می‌گویم ولایت قانونی؛ هیچ یک از این دو، مشکل وحدت را حل نمی‌کند؛ ولایت قانونی، خاص عامه مردم اعم از مسلم و غیرمسلمان است، اما ولایت عملی مخصوص مسئولین است که می‌خواهند بار مهم کشور را بر دوش بگیرند، آن‌هم کشور اسلامی با این همه شهید! اعتقاد حقیقی به جمهوری اسلامی و آن چه مبنای آن بوده است؛ از اخلاق و ارزش‌ها تا مسئولیت‌ها؛ چه مسئولیت در قبال ملت و چه در قبال اسلام. به کارگیری افراد پاک‌دست و معتقد و خدمت‌گزاری به ملت، نه افرادی که حتی اگر به‌میزیک دهستان‌ها به‌رسند خاطره خان‌های سابق را تداعی می‌کنند. مقایله با فساد و دوری از فساد و تجملات را شیوه خود قرار دهند. در دوره حکومت و حاکمیت خود در هر مسئولیتی، احترام به مردم و خدمت به آنان را عبادت بدانند و خود خدمت‌گزار واقعی، توسعه‌گر ارزش‌ها باشند، نه با توجهات واهی، ارزش‌ها را پاکوت کنند. مسئولین همانند پدران جامعه می‌بایست به مسئولیت خود پی‌رامون تربیت و پرستش را جامعه‌توجه کنند، نه با بی‌مالاتی و به‌خاطر احساسات و جلب‌برخی از آرای احساسی‌زودگذر، از اخلاقیاتی حمایت کنند که طلاق و فساد را در جامعه توسعه‌دهد و خانواده‌ها را از هم بپاشاند. حکومت‌ها عامل اصلی در استحکام خانواده و از طرف دیگر عامل مهم از هم پاشیدن خانواده هستند. اگر به اصول عمل شد، آن وقت همه در مسیر رهبر و انقلاب و جمهوری اسلامی هسته‌تویک‌ر قایت صحیح بر پایه همین اصول برای انتخاب اصلح صورت می‌گیرد.

**■ خطاب به برادران سپاهی و ارتشی...**

کلامی کوتاه خطاب به برادران سپاهی عزیز و فداکار و ارتشی‌های سپاهی دارم: ملاک مسئولیت‌ها را برای انتخاب فرماندهان، شجاعت و قدرت اداره بحران قرار دهید. طبیعی است به ولایت اشاره نمی‌کنم، چون ولایت در نیروهای مسلح جز نیست، بلکه اساس بقای نیروهای مسلح است، این شرط خلل‌ناپذیر می‌باشد. نکته دیگر، شناخت به موقع از دشمن و اهداف و سیاست‌های او و اخذ تصمیم به موقع و عمل به موقع؛ هر یک از این‌ها اگر در غیر وقت خود صورت گیرد، بر پیروزی شما اثر جدی دارد.

**■ خطاب به علما و مراجع معظم...**

سخنی کوتاه از یک سرباز ۴۰ ساله در میدان، به‌علمای عظیم‌الشان و مراجع گران‌قدر که موجب روشنایی جامعه و سبب زودن تاریکی، مراجع عظام تقلید؛ سربازان از یک برج دیده‌بانی دید که اگر این نظام آسیب ببیند، دین و آن چه ارزش‌های آن [که] شمارد حوزه‌ها استخوان خرد کرده‌اید و زحمت کشیده‌اید، از بین می‌رود. این دوره‌ها با همه دورها متفاوت است، این بار اگر مسلط شدند، از اسلام چیزی باقی نمی‌ماند. راه صحیح، حمایت بدون هر گونه ملاحظه از انقلاب، جمهوری اسلامی و ولی فقیه است. نباید در حوادث، دیگران شما را که امید اسلام هستید به ملاحظه بیندازند. همه شما امام را دوست داشتید و معتقد به راه او بودید. راه امام مبارزه با آمریکا و حمایت از جمهوری اسلامی و مسلمانان تحت ستم استکبار، تحت پرچم ولی فقیه است. من با عقل ناقص خود می‌دیم برخی خناسان سعی داشتند و دارند که مراجع و علمای مؤثر در جامعه را با سخنان خود و حالت چهره به جانی به سکوت و ملاحظه بکشانند. حق واضح است؛ جمهوری اسلامی و ارزش‌ها و ولایت فقیه میراث امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) هستند و می‌بایست مورد حمایت جدی قرار گیرند. من حضرت آیت‌ا... العظمی خامنه‌ای را در حمایت مظلوم و تنها می‌بینم. اونیا ز مندم‌ها می‌و کمک و حمایت و شما حضرات با بی‌اعتنا و بی‌توجهی‌های تان و حمایت‌های تان با ایشان می‌بایست جامعه را جهت دهید. اگر این انقلاب آسیب دید، حتی زمان شاه ملعون هم نخواهد بود، بلکه سعی استکبار بر الحادگری محض و انحراف عمیق غیر قابل برگشت خواهد بود. دست‌مبارک‌تان را می‌بوسم و عرض‌خواهی می‌کنم از این بیان، آن دوست داشتند و شنیدند فایده‌ای نمی‌حضور بی محضر تان عرض کنم که توفیق حاصل شد.

سرباز تان و دست‌بوستان / از همه‌طلب عفو دارم از همسایگانم و دوستانم و همکارانم طلب بخشش و عفو دارم. از رزمندگان لشکر ثار الله و نیروی با عظمت قدس که خار چشم دشمن و س‌ده او است، طلب بخشش و عفو دارم. خصوصاً از کسانی که به برادرانه به من کمک کردند. نمی‌توانم از حسین‌زاد جعفری (\*) نام‌برم که خیر خواهانه و برادرانه مرا مثل فرزندی کمک می‌کرد و مثل برادرانم دوستش داشتم. از خانواده ایشان و همه برادران ز منده و مجاهدم که به زحمت انداختمشان عذرخواهی می‌کنم. البته همه برادران نیروی قدس به من محبت بردارند داشته‌اند که بر من دوست عزیزم سردار قانی که با صبر و متانت مرا تحمل کردند.

**\* سردار شهید حسین پور جعفری از دهه ۶۰ و دوران دفاع مقدس در لشکر ۴۱ تارا... همراه حاج قاسم بود و برخی از او به عنوان مخزن الاسرار سردار شهید سلیمانی یاد می‌کنند. شهید پور جعفری نیز در بمبادا ۱۳ دی، در معیت حاج قاسم توسط ارتش آمریکا ترور شد و به شهادت رسید.**

## ویژه سردار دل‌ها

## ماجرای چهارشنبه پیش از شهادت



سید حسن نصر... دبیر کل حزب ... لبنان

در مصاحبه مفصلی ویژه شهادت سردار بزرگ اسلام شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی ناگفته‌هایی از روابط حاج قاسم با حزب... لبنان و محور مقاومت بیان کرد. بخش‌هایی از این گفت‌وگ‌و را ادامه می‌خوانید.

**\* در حوزه عمل و مسئولیت حاج قاسم**
به ما با یک مکتب روبه‌رو هستیم، مکتب به معنای ایده، مجموعه ایده‌ها و روش معین است، نیازمند تأمل و پژوهش است، ایشان فرمانده یک نیرو در سپاه بود که می‌توانست در تهران بنشینند و به دیگران بگویند «بایاید این‌جا»؛ بعد با آن‌ها جلسه بگذارد و به حرف‌هایشان گوش دهد و مسائل آن‌ها را به صورت طبیعی پیگیری کند و مثلاً هر شش ماه یا یک سال سری به سوریه یا عراق یا لبنان بزند. معمولاً برخی فرماندهان ای‌طوری رفتار می‌کنند، اما مکتب حاج قاسم یعنی رفتن به درصورت عملیات و میدان عمل و رفتن به‌سوی دیگران... وقتی از مکتب حاج قاسم حرف می‌زنیم، یعنی خطرپذیری، به دهان مرگ می‌رفت به خطوط مقدم می‌رفت، من با ایشان اختلاف نظر داشتم و تلاش می‌کردم که پشت خط مقدم بماند... حاج قاسم در عراق هم همیشه در کنار رزمندگان عراقی بود.

**\* وقتی قضیه د‌عاش در عراق پیش آمد**
دعاش بر بعضی استان‌های عراق مسلط شد، مشخص شد اوضاع عراق خیلی سخت است. ارتش عراق به دلیل فروپاشی‌هایی که رخ داده بود آمادگی لازم را نداشت. من از بعضی مسئولان عراقی شنیدم که بسیاری از انبارهای سلاح از مهمات و گلوله‌هایی که بتوان از آن‌ها استفاده کرد خالی است. وضعیت روحی و روانی هم خوب نبود. حاج قاسم شخصاً به همراه مجموعه‌ای از فرماندهان سپاه به بغداد رفت و... آن قضیه معروفی پیش آمد که ماجرای جاده بغداد به سامرا بود. آن‌جا نیز یک‌یود بود حاج قاسم سلیمانی و برادران دیگری که با او بودند شهید بشوند. چندروز بعد با همان موقع بود که فت‌وای تاریخی حضرت آیت‌ا... العظمی سیستانی (حفظه...) و دام‌طله) در باره موضوع جهاد صادر شد و موضوع پذیرش داوطلب‌رو آوردن برادران عراقی به جبهه‌هایش آمد که به سامان‌دهی نیاز داشت. حاج قاسم همان وقت از فرودگاه بغداد به دمشق آمد و از فرودگاه دمشق به بیروت و ضاحیه جنوبی، ساعت ۱۲ شب بود که رسید پیش من. یادم هست که گفت «الان ساعت ۱۲ شب است. من تا طلوع آفتاب ۱۲۰ فرمانده عملیاتی لبنانی از شما می‌خواهم!» من گفت‌م حاجی، الان ساعت ۱۲ شب است. من از کجا بر ای‌شما ۱۲۰ فرمانده عملیات بیاورم؟ گفت راه حل دیگری نداریم. اگر بخواهیم با د‌عاش مقابله کنیم، از مردم عراق دفاع کنیم، از عتبات مقدسمان دفاع کنیم، از حوزه علمیه‌و از کل این چیزی که الا در عراق هست دفاع کنیم، چاره دیگری نداریم. من از شما نیروی عملیاتی نمی‌خواهم، من از شما [به فارسی:] [فرماندهان میدانی] می‌خواهم برای همین من سخنرانی‌ام گفتم که در طول ۲۲،۲۰ سال روابط ما با حاج قاسم سلیمانی، او هرگز ما چیزی نخواست. این تنها درخواست بود که از ما کرد و آن هم برای عراق بود که این فرماندهان میدانی را از ما خواست. بعد از پیش من ماند و شروع کردیم به تماس با یک یک برادران و توانستیم حدود ۶۰ فرمانده میدانی تأمین کنیم. بعضی‌هاشان برادرانی بودند که در جبهه‌های سوریه بودند. به آن‌ها گفتیم بروید فرودگاه دمشق، برخی برادران هم در لبنان بودند که از خواب بیدارشان کردیم و

از خانه‌هاشان بیرون آوردیمشان، چون حاجی گفت من می‌خواهم آن‌ها را با همان هواییمایی که خودم می‌روم ببرم. عملاً همه نماز صبحشان را خوانده بودند و دست و دوش و هواییمایی حاج قاسم دمشق را در حالی ترک کرد که حدود ۵۰ یا ۶۰ نفر

یا بیشتر فرماندهان میدانی حزب‌ا... همراهش بودند... تا از من هم تعهد نگرفت که تا دو یا سه روز بعدش من بقیه برادران را برایش اعزام کنم راه نیفتاد! من آن شب احساس کردم تمام دنیای حاج قاسم عراق و این نبرد است. یعنی واقعاً در این نبرد غرق شده بود و معتقد بود این نبرد سر نوشت ساز است و نباید در آن سهل‌انگاری کنیم. حاضر بود برای آن کشته‌شود. من به او گفتم. حاجی! بچه‌ها به من گفته‌اند که در راه بغداد به سامرا شما هم در کاروانی که به سمت سامرا می‌رفته بود‌ای. این کار خطرناکی است. گفت آخر چاره دیگری نبود.

**\* روز چهارشنبه‌ای که ایشان سحر جمعه‌اش به شهادت رسید**
او در بیروت پیش ما بود. عصر چهارشنبه چند ساعت جلسه داشتیم. بعد نماز مغرب را با هم خواندیم و ایشان با من خداحافظی کرد و به دمشق رفت. البته قرار نبود ایشان به لبنان بیاید. دو هفته قبل لبنان بود و هیچ نیازی به لبنان آمدنش نبود. روز دوشنبه، یعنی دوروز پیش از آمدنش پیش من، من از یکی از برادرانم که مدیام با حاج قاسم را ارتباط بود پرسیدم چه خبر از حاجی؟ کجاست؟ تهران است یا بغداد؟ گفت من امروز با حاجی صحبت کرده‌ام و بر سیده‌ام این طرف‌ها نمی‌آید و حاجی گفته است نه، من همین تا زگی‌ها پیش شما بوده‌ام و سرم شلوغ است اما سه‌شنبه شب با ما تماس گرفتند و گفتند حاجی به دمشق رسید. شب را دمشق می‌خوابد و صبح به بیروت خواهد آمد. من تعجب کردم چون ایشان دو یا سه هفته قبل این‌جا بودند آن‌روز شاهد بسیار درگیر مسائل عراقی بود. سرروز چهارشنبه همدیگر را دیدیم و من شب‌اش چند نفر از داشتیم. به حاج قاسم گفتم قرآن شب را لغو می‌کنم. چون با معمولاً پس از نماز مغرب دیدار می‌کردیم. گفت نماز را می‌خوانیم و جلسه را آغاز می‌کنیم. معمولاً ۶ یا ۷ ساعت صحبت می‌کردیم. حاج قاسم گفت نه نیازی به زمان نیست. من وقت‌تان را نمی‌گیرم. فقط آمده‌ام خودت را ببینم. کاری ندارم. موضوعی برای بحث هم ندارم. چند هفته پیش این‌جا بودم. گفت بیش از یک ساعت وقت شمار نمی‌گیرم. بنشینیم و صحبت کنیم. و اقامه هم حاجی آمد و نشستیم و موضوع خاصی وجود نداشت. من متعجب شدم که کس چرا حاجی را برادرانم که گفته‌ام؟ است؟ گفت چرا خودتان زحمت دادید و آمدید و...؟ گفت فقط آمده‌م ببینمتان. هیچ کار دیگری ندارم... صحبت کردیم و با هم شوخی می‌کردیم. حاجی با وجود این که مشغولیت‌های زیادی در مناطق دیگر داشت، از همیشه آرام‌تر و خوشحال‌تر بود. به قول شما [به فارسی:] (خیلی سر حال بود). بسیار شوخی می‌کرد و بسیار می‌خندید. بنده به برادران هم گفتم. نورانی شده بود. به طرز عجیبی. من برایش ترسیدم. در دیدار قبل، یعنی دو هفته قبلش من از حاج قاسم گفته بودم: حاجی در رسانه‌های آمریکاشیدا روی شما تمرکز کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین مجله‌های آمریکایی را نشانش دادم که تصویرش روی جلد آن بود و تیت‌ر مقاله این بود: «سردار بی جایگزین». گفتیم برخی دوستان ما که ایالات متحده را خوب می‌شناسند می‌گویند این مقدار تمرکز رسانه‌ای مقدمات ترور است، باید محتاط باشید. خب، می‌دانید که! خندید و گفت چه خوب!

این آرزوی من است و این حرف‌ها. معمولاً وقتی برادران به دفتر می‌آیند، بچه‌ها دور بین می‌آوردند و عکس می‌گیرند. گاهی نمی‌آوردند اما این بار خود حاجی به بچه‌ها گفت دور بین کجاست؟ می‌خواهم با سید کس بگیرم. به همین خاطر در حال نماز، در حال ایستاده در حال نشسته، در حال وضو... عکس داریم که البته همه‌اش منتشر نشده اما بسیار جالب بود که پافشاری کرد و به برادران گفت دور بین بیاورند و در همه حالت‌ها عکس بگیرند. این آخرین دیدار بنده و ایشان بود.

**\* من همیشه حاضر بودم**
چانم ا‌فدایش کنم. یک‌روز مشغول نماز بودم. بعد از پایان نماز موقع تعقیبات، این چیزی که می‌گویم به ذهنم رسید: این که ملک الموت

(البته به فرض) پیش من آمده و می‌گوید من دارم به ایران می‌روم تا جان قاسم سلیمانی را بگیرم. ولی خداوند متعال استثنایی قائل شده و گفته برو سراغ فلا‌نی و بگو گزینۀ دیگری برای به تأخیر انداختن قبض روح قاسم سلیمانی هست و آن این است که جان تورا بگیریم. من در انتائی این فرضیات داشتم با خودم فکر می‌کردم که

به ملک الموت چه می‌گویم. قطعاً به او خواهم گفت: جان من را بگیر و او را رها کن. حاج قاسم سلیمانی را رها کن.